# امور طبیعیّه و ارکان در مکتب طب ایرانی

مهران میراب‌زاده اردکانی، محمدرضا شمس اردکانی، منصور کشاورز،
اسماعیل ناظم، محمدباقر مینایی*

دانشکده‌ی طب سنّتی، دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ایران

## چکیده

**مکتب طب ایرانی بر پایه‌ی اصول و مبانی خاصّی شکل گرفته‌است که به‌عنوان ریشه‌های ثابت و استوار طب پویا، فهم درست از آن، نتایج سودمندی را در شناخت و درمان بیماری‌ها و مهم‌تر از آن حفظ سلامت و پیشگیری از بیماری ایجاد نموده است. بخش نظری طب ایرانی به بیان اصول و مبانی در طب می‌پردازد که به‌وجود آمدن و تعادل انسان به وجود آن‌ها بستگی دارد. این اصول شامل هفت جزء شامل: ارکان، امزجه، اخلاط، اعضاء، ارواح، قوا و افعال است. فهم مناسب این مطالب در ساخت داروها و درمان بیماری‌ها و نیز در تغذیه و حفظ الصّحه بسیار ارزشمند می‌باشد و به‌همین خاطر فراگرفتن امور طبیعیّه برای طبیبان و داروسازان مکتب طب ایرانی از مهم‌ترین اولویت‌ها می‌باشد و همان‌طور که ذکر گردید در فهم مناسب این مطالب طبیب بی‌نیاز از فهم خوب فلسفه نمی‌باشد.**

**واژگان کلیدی:** طب ایرانی، امور طبیعیه، اخلاط، ارکان، قوا، افعال

### مقدمه

مکتب طب ایرانی برپایه‌ی فلسفه و اصول و مبانی خاص خود بوده که به‌عنوان ریشه‌های ثابت و استوار این طب پویا، فهم درست از آن‌ها، نتایج سودمندی را در شناخت و درمان بیماری‌ها و مهمّتر از آن حفظ سلامت و پیش‌گیری از بیماری به‌بار آورده‌است.

در علوم تجربی، معیار درستی یک تئوری، در عمل و تجربه معلوم می‌گردد و به عبارت دیگر در یک دیدگاه عمل‌گرایانه، با فراگیری خوب اصول و مبانی طب ایرانی در هر دو حیطه‌ی حفظ سلامتی و درمان بیماری‌ها می‌توان موفّق‌تر عمل نمود و به‌جز قیاس و عمل، راهکارهای خلّاقانه‌ای را نیز پیشنهاد داد و با تجربه، درستی آن‌ها را به اثبات رساند.

مجموعه‌ای از لغات و اصطلاحات که در بیان دیدگاه‌ها و اصول طب ایرانی به کار گرفته می‌شده است، در زمان خود مفهومی تخصّصی و در بسیاری موارد متفاوت با مفهومی که امروزه از آن‌ها برداشت می‌شود، دارند. بنابراین تطبیق یا ترجمه‌ی تحت‌اللّفظی این اصطلاحات آن هم با معیار پزشکی رایج، نه تنها ضرورتی ندارد، بلکه بسیار گمراه کننده خواهد بود (۱).

### امور طبیعیّه:

بیان اصول و مبانی طب ایرانی در بخش نظری طب بوده که به وجود آمدن و تعادل انسان به وجود آن‌ها بستگی دارد و شامل هفت جزء است:

**ارکان ← امزجه ← اخلاط ← اعضا ← ارواح ← قوا ← افعال**

* فرد مسوول مکاتبات: minaezb@sina.tums.ac.ir



[ Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08 ]

و به‌قول صاحب خلاصهٔ الحکمهٔ: «امور طبیعیّه، هفت‌اند و در این بیت جمع‌اند:

«ارکان» و «مزاج» و «خلط» و «اعضاء»
«ارواح» و «قوا» شناس و «افعال»

محمّد حسین عقیلی در تعریف امور طبیعیّه در آغاز کتاب خلاصهٔ الحکمهٔ می‌گوید: «امور طبیعیّه، اموری را می‌گویند که منسوب به طبیعت باشد» و سپس در توضیح مفهوم طبیعت می‌گوید: «طبیعت به‌قول بقراط: عبارت‌از قوّه‌ی مدبّره‌ی بدنیّه است بدون اراده و شعور یعنی آنچه لایق و سزاوار تدبیر و حفظ بدن است، از او بی‌اختیار صادر می‌گردد یعنی تردّدی و تفنّنی در اجزای افعال ندارد و مأمور به امر واحد است و به قول افلاطون: قوه‌ای است الهی، موکّل بر مصالح بدن (۲).

و اطبّا نسبت می‌دهند، احوال طاریه به بدن را به طبیعت مدبّره‌ی بدنیّه و طبیعت را قوّه‌ی جسمانیّه می‌دانند و فلاسفه به نفس، منسوب می‌دارند و فی‌الحقیقه، طبیعت مرتبه‌ای است از مراتب نفس متعلقّ به جسم منطبع (مطیع و فرمانبردار)، فرورفته در جسم و مدبّر و متصرّف و حافظ آن و مادام‌الوجود و التحقق در خارج از آن مفارقت نمی‌نماید خواه جسم مفرد باشد و خواه مرکّب (۲).

به عبارت دیگر، طبیعت عبارت است از نفس ضعیف بالقوّه که چون تقویت و فعلیّت یابد و از بدن تواند که گاه‌گاهی جدا گشته و به مبدأ خود که عقل است بپیوندد و با تحصیل کمالات و تقویت، به بدن باز آید و آثار کمالات محصله و تقویت او ظاهر گردد، هم‌چنین، علی‌الدوام چنین باشد، آن را نفس نامند و چون کمال تقویت و فعلیّت یابد، آن زمان آن را عقل گویند و نفس مطمئنّه و روح‌شرعی و عقل و قلب همه یک امرند (۲).

همان‌طور که مشاهده می‌شود، ورود به مبحث امورطبیعه برای ورود به مبحث طب بی‌نیاز از فلسفه (در مفهومی گسترده‌تر از آن‌چه امروز به اسم فلسفه می‌شناسیم، علوم مابعدالطبیعه و متافیزیک) نیست. در بعضی کتب طبّی ما نیز تصریح شده است که طبیب بی‌نیاز از فلسفه نمی‌باشد و به‌قدر رفع احتیاج باید به فلسفه بپردازد (خلاصهٔ الحکمهٔ، مفتاح الطب).

بعضی از افراد، زمزمه می‌کنند که بوعلی در قانون گفته است: پزشک نباید به مباحث فلسفی وارد شود، امّا این‌جمله به این مفهوم نیست که طبیب نباید فلسفه بداند.

در میان اطبّا از گذشته‌های دور به چند گروه بر می‌خوریم:

۱. گروهی که قایلند که پزشک باید فیلسوف باشد.
۲. گروهی که قایلند که پزشک باید به قدر درک مباحث، فلسفه خوانده باشد.
۳. بوعلی سینا و طرفداران او که قایلند بر:

- طبیب باید فلسفه را به عنوان مقدّمه‌ی طب بداند.
- طبیب باید از فیلسوف، مسایل را بپذیرد و مسایل فلسفی را در محدوده‌ی طب بحث نکند.
- طبیب اگر فیلسوف باشد می‌تواند از دیدگاه فلسفه، اظهارنظر کند.

قابل ذکر است که شیخ‌الرئیس هیچ‌گاه نگفته است که وارد مباحث فلسفی نشوید و استدلال نکنید، بلکه آن را مقدّمه‌ی علم طب دانسته است. درعین‌حال به‌طورمکررً اشاره می‌نماید که تغییردادن این مبانی و اجتهاد نمودن در آن‌ها کار طبیب نیست، بلکه کار فیلسوف است و این نظر بسیار عاقلانه و محترمانه‌ای است که مانع از تداخل علوم و اظهار نظرهای بی‌جا می‌شود (۳).

بوعلی برای علوم پایه ارزش بسیاری قایل بوده که امروزه نیز همه به آن واقفند و حق نیز همین است که پزشک یا باید علوم پایه را بپذیرد و یا اگر می‌خواهد آن‌ها را تغییر دهد، باید متخصّص آن فنّ باشد.

## طبیعیّات؛ تعریف جسم و اقسام آن:

۱. جسم‌طبیعی؛ جوهری است که ممکن است در آن سه بُعد فرض کرد که این سه بُعد یکدیگر را به زاویه‌ی قائمه قطع کنند.
۲. جسم‌تعلیمی؛ آن است که ابعاد سه‌گانه‌ی جسم، معین و محدود باشد مثل کتابی به‌طول ۳۰ سانتی‌متر، عرض ۲۰ سانتی‌متر و ارتفاع ۱۰ سانتی‌متر.

**نکته:** فرق جسم تعلیمی با جسم طبیعی آن است که جسم طبیعی، جوهر است و جسم‌تعلیمی، عرض. به عبارت دیگر، وقتی بُعد را بدون شرط ملاحظه کنیم، جسم‌طبیعی است ولی



[ Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08 ]

اگر ابعاد جسم را به‌شرط شیئی نظر کنیم، جسم‌تعلیمی است.

۳. جسم‌صناعی؛ ساخته‌ی دست بشر است مانند میز، خانه، فرش.

٤. جسم‌مثالی؛ جسمی است که ساری در جسم‌طبیعی است مثل آب در گل.

جسم‌طبیعی یا بسیط است یا مرکب.

جسم اگر از اجسام مختلف الطبایع ترکیب نشده باشد، آن را جسم‌بسیط گویند و اگر از اجسام مختلف الطبایع مؤلّف باشد، آن را جسم‌مرکب نامند.

اجسام بسیط به عقیده‌ی قدما چهار تاست: آب، خاک، آتش و باد که این‌ها را عناصر اربعه نامند. عنصر، اسطقس، اصل، رکن، انواع اسامی مربوط به‌آن می باشند که هریک به‌اعتباری و جهتی است. مثلاً به‌اعتبار آن که ابتدای ترکیب از آن‌هاست «عنصر» و «اصل» و به اعتبار آن که انتهای تحلیل بدان‌هاست «اسطقس» و به‌اعتبار آن که اجزاء ترکیب‌اند «رکن» گویند و فی‌الحقیقه همه یک چیزاند (۲).

و آن‌ها اجسامی‌بسیط و اولی ابدان انسان و غیرانسان از مولّدات‌اند و ممکن نیست که قسمت کرده شوند به اجسام مختلفه الصور و به اجتماع و ترکیب و امتزاج آن‌ها ابدان حاصل می‌گردند و به انفصال و تحلیل آن‌ها منحل و فاسد (۲).

مراد از بسیط آن است که آن را اجزاء مختلفه الصور که مرکب از هیولا و صورت هستند، نباشد.

**هیولی و صورت:**

جسم مرکب است از امری که به آن بالقوّه است و آن هیولی است و از امری که به آن بالفعل است و آن صورت است. مثلاً چوب بالقوّه میز و صندلی و تخت است و چوب نسبت به این‌ها، هیولی است و میز و صندلی و تخت که بالفعل است، همان صورت است (۳).

در بحث هیولی و صورت، منظور جسم بسیط است و گرنه در جسم مرکب مشخّص است که اجزاء بالفعل می‌باشند و موجود. هیولی از هرجهتی اسمی دارد؛ از آن جهت که پذیرنده‌ی صورت است آن را قوّه گویند و از آن جهت که صورت در آن حال است آن را مادّه گویند و از آن جهت که مرکّب به آن منتهی می‌شود آن را اسطقس نامند و از آن جهت که مرکّب از آن شروع می‌شود، عنصر گویند و چون جزء مرکّب است، آن را رکن گویند (۳).

**نکته:** هیولی همان عنصر و رکن است. پس جسم بسیط مرکّب از هیولی و صورت است و مراد از صورت جوهری است ممتد در جهات سه‌گانه و مراد از هیولی جوهری است که در حدّ ذاتش نه متّصل است نه منفصل و قابل صورت جوهریّه است.

**اقسام هیولی:**

هیولی دو قسم است: هیولی اولی و هیولی ثانی. مثلاً فرض می‌کنیم جسم بسیط از هیولی اولی و صورت است. این هیولی صورت آب و خاک و آتش و هوای عنصری را می‌پذیرد و جسم بسیط می‌گردد. بعد این اجسام عنصری آب، خاک، آتش و هوا امتزاج پیدا کرده و هیولی می‌شود برای جسم آب و خاک و ... (آب و خاک مرکّب) و بعد این آب و خاک و... امتزاج یافته، گیاه می‌شود پس آن آب و خاک هیولی می‌شود برای گیاه و به همین منوال هیولاهای ثانی و متعدّدی خواهیم داشت (۳).

**تبصره:** هیولی، احتیاج به صورت دارد در وجود و صورت احتیاج به هیولی دارد درتشخیص. تا به‌حال، آنچه از صورت گفته شد مربوط به صورت جسمیّه بود، حال ببینیم صورت نوعیّه چیست؟

**صورت نوعیّه:** اجسام غیر از هیولی و صورت جسمیّه، صورت نوعیّه هم دارند پس در هرجسمی دو صورت است: ۱- صورت جسمیّه، ۲- صورت نوعیّه

حکما مشاهده کردند که اجسام در آثار اختلاف دارند و آن را دلیل بر اختلاف صور دانسته‌اند. بعضی اجسام سبکند، برخی سنگین، بعضی گرم و بعضی سرد. از این جهت حکما گفته‌اند که در اجسام امر دیگری است غیر از صورت جسمیّه و هیولی و آن امر منشاء این آثار است که همان صورت نوعیّه است که ذاتی اجسام است نه عرضی. چه اگر عرضی باشد، زوال آن ممکن است و مثلاً آتش هم باید بتواند سرد کند و نمی‌توان این امری را که منشا آثار است، به صورت جسمیّه نسبت داد چه صورت جسمیّه در تمامی اجسام مشترک است و اگر صورت جسمیّه منشا آثار باشد باید آثار هم در همه‌ی اجسام یکی باشد و آثار را به هیولی هم نمی‌توان نسبت داد چه هیولی



[ Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08 ]

قوّه‌ی صرف است و فعلیّتی ندارد، بنابراین صورت نوعیّه خود چیز دیگری است.

**بیان ماده (هیولی) و صورت از زبان اعتماد الاطباء دکتر حاج میرزا حسین همدانی:**

اگر کسی کاوش مذهب قِدما نموده، یابد آن‌ها را عقیده‌ی آنکه هرجسمی از اجسام، مرکب از دو حقیقت می‌باشد، یکی منشاء اثر و فعل است در جسم خود و آنچه را ملاقات کند و دیگری که این موثر، حال در او است که متأثّر از او و غیر او شود (٤).

(منشأ اثر صورت نوعیّه و متأثّر ماده است [نظر من].)

صورتی که از مبدأ فیاض بر ماده فائض می‌شود، اسباب تنوّع و تغییر او گردد از سایر موجودات و آن فائض از مبدأ، منشأ اثر و فاعل است در جسم و مواد مجتمعه، منشأ تأثّر و انفعال است (٤).

گفتیم ارکان چهار تا هستند. آتش، هوا، آب و خاک و برای هر رکن، دو کیفیت است.

یکی از روش‌های تقسیم‌بندی اشیاء در جهان آفرینش، توجه به کیفیت آن‌ها است. کیفیّات به دودسته‌ی مشترک و غیرمشترک تقسیم می‌شوند. کیفیت غیرمشترک، کیفیّتی است که در اجسام گوناگون مختلف بوده و لزوماً همه‌ی اجسام آن کیفیّت را ندارند و بر اساس آن قابل مقایسه نمی‌باشند مثل رنگ و بو. کیفیّت مشترک، کیفیّتی است که در همه‌ی اجسام وجود داشته و به نوعی قابل لمس یا مقایسه است.

تقسیم‌بندی اجسام براساس این کیفیّت به‌شکل زیر صورت می‌گیرد.

سبکی، شامل: سبکی مطلق و سبکی نسبی.

سنگینی، شامل: سنگینی نسبی و سنگینی مطلق.

به این ترتیب ارکان اربعه به‌صورت زیر تقسیم‌بندی می‌گردند:

جسمی که سنگینی مطلق دارد: خاک عنصری.

جسمی که سنگینی نسبی دارد: آب عنصری.

جسمی که سبکی نسبی دارد: هوای عنصری.

جسمی که سبکی مطلق دارد: آتش عنصری.

هر کدام از ارکان دارای کیفیّت خاصّی می‌باشند. طبق بیان ابن‌سینا در اشارات و تنبیهات، کیفیّت‌ها به دو نوع فاعله و منفعله نیز تقسیم می‌شوند.

کیفیّت فاعله، به کیفیّتی گویند که خاصیّت تاثیرگذاری بر سایر کیفیّات را دارد و شامل حرارت و برودت است.

کیفیّت منفعله، به کیفیّتی گویند که از کیفیّات فاعله تأثیرپذیری دارد و شامل رطوبت و یبوست (تری و خشکی) است. به‌عنوان مثال، تأثیر حرارت موجب ایجاد خشکی می‌شود.

هرکدام از ارکان در یک کیفیّت به نهایت خود می‌رسد. آتش در گرمی، آب در سردی، هوا در تری (نهایت روانی و انعطاف‌پذیری) و خاک در خشکی (جمود) به نهایت خود می‌رسند.

علاوه بر کیفیّت غالب و بارز عناصر چهارگانه، هرکدام کیفیّتی دیگر نیز دارند. جدول ۱ بیانگر این مطالب می‌باشد.

**جدول ۱.** کیفیت عناصر چهارگانه

| خاک عنصری | آب عنصری | هوای عنصری | آتش عنصری |
|---|---|---|---|
| سرد و خشک | سرد و تر | گرم و تر | گرم و خشک |

عقیلی در خلاصهٔ الحکمهٔ راجع به عناصر اربعه و کیفیّات آن‌ها می‌گوید:

«وجه انحصار ارکان بر چهار آن است که یا متوجّه محیط‌اند و یا مرکز و به‌عبارت دیگر یا طالب و مایل غایت‌اند، یا طالب و مایل جهت و یا بین‌بین و به‌عبارت دیگر آنکه: یا لطیف خفیف مطلق‌اند و یا کثیف ثقیل مطلق و یا لطیف خفیف بالاضافه و یا کثیف ثقیل بالاضافه.

و آنکه متوجّه محیط و طالب و مایل غایت و لطیف و خفیف مطلق است، آتش نامند و طبیعت آن گرم و خشک.

و آنکه متوجّه مرکز و طالب جهت و کثیف و ثقیل مطلق است خاک است و طبیعت آن سرد و خشک.

و آنکه لطیف خفیف بالاضافه است، هواست و طبیعت آن گرم و تر.

و آنکه کثیف ثقیل بالاضافه است، آب است و طبیعت آن سرد و تر.

و دو کیفیّت فاعله، حرارت و برودت‌اند و دو منفعله، رطوبت و یبوست و علّت داشتن هریک از ارکان دو کیفیّت، یکی فاعله و



[ Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08 ]

دیگری منفعله برای امتزاج و ترکیب و تبدیل و استحاله به یکدیگر است که به یک جهت هریک با دیگری ضدیّت داشته و به‌جهت دیگر، مناسبت داشته باشند؛ مثلاً آتش به اعتبار لطافت و خفّت، مناسبت به فلک قمر دارد که قریب به آن است و به‌جهت عنصریّت، مخالف آن و بنابراین متّحد و منقلب به آن نمی‌گردد.

و هوا به اعتبار حرارت مناسبت به آتش و به‌جهت رطوبت، ضدیت با آن دارد؛ پس هرگاه رطوبت آن زایل گردد، منقلب و مستحیل به آتش می‌گردد.

و آب به اعتبار برودت، ضدیّت با هوا دارد و به اعتبار رطوبت، مناسبت با آن، پس هرگاه حرارت هوا زایل شود، منقلب و مستحیل به آب می‌گردد و برودت آب هرگاه زایل شود، منقلب و مستحیل به هوا می‌گردد و آب به سبب برودت، مناسبت به خاک دارد و به جهت رطوبت، ضدیّت با آن. پس هرگاه رطوبت آب زایل گردد، منقلب و مستحیل به خاک می‌شود و یبوست خاک، چون برطرف گردد، منقلب و مستحیل به آب می‌گردد (٤و٥).

## استحاله و کون و فساد:

استحاله وقتی است که در جسم حرکت و تغییری کیفی صورت می‌پذیرد. به‌عبارت دیگر فقط کیفیّت جسم تغییر می‌کند با گذر و واسطی زمان، پس ماهیّت جسم عوض نمی‌شود.

دکتر مصطفوی کاشانی از آن به‌عنوان تغییرات ظاهری و فیزیکی نام می‌برد.

کون و فساد: خروج از قوّه به فعل به‌صورت دفعی (ناگهانی).

کون: آن است که صورتی حادث شود.

فساد: آن است که صورتی زایل گردد.

دکتر مصطفوی کاشانی از آن به‌عنوان تغییرات شیمیایی یاد می‌کند.

نکته: [نظر من:] با تعاریفی که از استحاله و کون و فساد گفته شده و با رجوع به کتب طب و فلسفه‌ی پیشینیان به‌نظر می‌رسد، تفسیر مفهوم استحاله و کون و فساد با تغییرات فیزیکی و شیمیایی، هم‌خوانی داشته باشد. ما وقتی آب را حرارت می‌دهیم به تدریج گرمای بیشتری به دست می‌آورد و ما این تغییر کیفیّتی را با معیار کمّی دما اندازه‌گیری می‌نماییم (می‌گوییم آب دچار استحاله شده).

در دمای ۱۰۰ درجه‌ی سانتی‌گراد، به‌صورت دفعی و ناگهانی مولکول آبی که به این دما رسیده (با دریافت گرمای نهان تبخیر) به صورت بخار در می‌آید، پس آب تغییر صورت داده ولی ماهیّت آن تغییر نکرده است. در این وضعیّت ما می‌گوییم جسم دچار انقلاب شده است. در یک واکنش شیمیایی ترکیبی مادّه یا مواد جدیدی به وجود می‌آید که هم از لحاظ ماهیّت، هم صورت و هم کیفیّت با هریک از مواد طرف اوّل واکنش فرق دارد ما از این تغییر به کون یاد می‌کنیم و در یک رویداد تجزیه‌ای وقتی مواد حاصل از لحاظ ماهیّت و صورت و کیفیّت با مادّه‌ی اوّلیه متفاوت باشد می‌گوییم دچار فساد گشته است.

پس کون و فساد معادل تغییرات شیمیایی است. در تجزیه‌ی یک جسم بسیط یا مرکب به اجزاء کوچک‌تر تشکیل دهنده‌ی آن، جسم فقط استحاله در مورد جسم بسیط و استحاله و انقلاب در مورد جسم مرکب رخ می‌دهد.

**نکته:** مطالب گفته شده در صفحه‌ی قبل ذیل عنوان نظر من، استنتاج شخصی بوده که عذرخواهی مرا واجب می‌نماید چه همان‌طور که بوعلی گفته نظریه‌پردازی در این حیطه کار فیلسوف است و طبیب [یا دارو ساز] باید تابع نظر او باشد ولی چون این نظریه‌پردازی تنها برای گسترش ذهن در جهت فهم بهتر و مباحثه و رجوع به صاحبان فن و گفته‌ها و مکتوبات ایشان است که برای من به‌طور واضح یافت نگردید در آن‌جا ذکر شده است.

دکتر مصطفوی کاشانی که خدایش رحمت کند در ذیل عناوین حرکت و فعل و انفعالات و چگونگی ترکیب عناصر با یکدیگر با استفاده از نظریّات ابن‌سینا توضیحات مبسوطی ارایه فرموده که در فهم این‌مطالب بسیار کارگشا است و من برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام، علاقه‌مندان را به کتاب مجموعه آثار ایشان جلددوّم ارجاع می‌دهم.

## وظایف ارکان چهارگانه:

۱. خاک عنصری؛ فایده‌ی آن در مرکّبات، حفظ اشکال و استمساک است (۲).

وظیفه‌ی آن ایجاد پایداری و شکل‌دهی و حفظ اشکال است (۱).



[ Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08 ]

۲. آب عنصری؛ فایده‌ی آن در مرکّبات، تخمیر (به‌شکل خمیر درآوردن)، ترکیب و امتزاج و رفع یبس و کسر سورت عنصر حارّ یابس است و به سهولت قبول اشکال و ترک آن‌ها می‌کند (۲).

وظیفه‌ی آن ایجاد توانایی شکل‌پذیری و قابلیت انعطاف در اجسام است به‌طوری که اگر این عنصر در جسمی بیشتر باشد، حالت سیّالیّت بیشتری پیدا می‌کند (۱).

هوای عنصری؛ فایده‌ی آن خفّت و تخلخل است (۲).

شکل‌پذیری و سیّالیّت بیشتر و سریع‌تری دارد و وظیفه‌ی آن ایجاد تخلخل و فاصله‌ی بین ذرّات اجسام و افزایش لطافت و سبکی است. جسمی که هوای عنصری زیادی دارد میل به بالارفتن پیدا می‌کند.

آتش عنصری؛ فایده‌ی آن در مرکّبات، انضاج و تلطیف و خفّت و تفریق مختلفات و جمع متماثلات و کسر سورت برودت عنصر بارد است (۲).

وظیفه‌ی آن ایجاد لطافت، نضج، سبکی و کاهش شدّت سردی است (۱).

**نکته:** در توضیح کیفیّات فاعله و منفعله در کتاب خلاصهٔ الحکمة مطلبی است که دانستن آن بسیار ضروری می‌باشد.

عقیلی می‌گوید: «و مراد از منفعله آن است که: منفعل از فاعله گردد و در فاعله، فعل چندان نکند نه آنکه در مثل خود فعل نکند؛ یعنی در منفعل دیگر. مثلاً رطوبت در یبوست فعل می‌کند و یبوست در رطوبت و با هم فعل و انفعال می‌نمایند و مؤثر و متأثّر می‌گردند.

هرکدام از کیفیّات گرمی، سردی، خشکی و تری با توجّه به‌کاربرد واژه در جمله در مفهوم گسترده‌تری از آنچه در ذهن تداعی می‌شود به کار برده می‌شود مثلاً کیفیّت گرما هم با معیار تخلخل و لطافت بیشتر هم در مفهوم افزایش‌دهنده‌ی دما کاربرد دارد. برودت هم با معیار تکاثف و کاهش‌دهنده‌ی دما هر دو قابل تفسیر است. رطوبت با مفاهیم سیّالیّت، شکل‌پذیری، روانی و انعطاف‌پذیری بیشتر و نیز همراه داشتن جزء آبی و هوایی بیشتر یا عاملی برای افزایش رطوبت در موضعی از بدن قابل تعبیر است و یبوست یا خشکی هم در مفهوم جمود و حفظ شکل و انعطاف‌ناپذیری و شکنندگی و همراه داشتن جزء خاکی یا آتشی بیشتر یا عاملی برای کاهش رطوبت در موضعی از بدن قلمداد گردیده است. حایز اهمیت است که بدانیم وقتی مزاج داروهای مفرده و مرکّب به‌صورت درجه‌بندی از کیفیّات بیان می‌شود (مثلاً تره‌تیزک گرم در دوّم و خشک در اوّل می‌باشد) یعنی موجب بروز آن کیفیّت (گرمی و خشکی) در بدن می‌شود.

## بحث و نتیجه‌گیری:

فهم مناسب این مطالب در ساخت داروها و درمان بیماری‌ها و نیز در تغذیه و حفظ الصحه بسیار ارزشمند است و به‌همین خاطر فراگرفتن امور طبیعیّه برای طبیبان و داروسازان مکتب طب ایرانی از مهمّ‌ترین اولویت‌ها است و همان‌طور که ذکر گردید در فهم مناسب این مطالب طبیب بی‌نیاز از فهم خوب فلسفه نیست.

به‌نظر می‌رسد در سیستم‌آموزشی مکتب طب ایرانی دروس کلیّات و مبانی و نیز فلسفه باید جایگاه ویژه‌ای داشته باشند و در جهت فهم بهتر این اصول باید جلسات مباحثه‌ی بیشتری با حضور صاحب‌نظران برقرار گردد تا آنچه اصل و پایه‌ی این مکتب طبّی است در نگاه و ذهن دانشجویان پابرجا بماند.

در پایان این مبحث و قبل از ذکر منابع مورد استفاده، چند عنوان کتاب که مطالعه‌ی آن‌ها در فراگیری و فهم امور طبیعیّه می‌تواند راه‌گشای علاقمندان باشد، ذکر می‌گردد.

## منابع ارزشمند:


۱. مفرّح‌القلوب حکیم ارزانی
۲. ذخیره‌ی خوارزمشاهی جرجانی
۳. شرح اشارات و تنبیهات ابن‌سینا
٤. عیار دانش دکتر سیّد علی موسوی بهبهانی (انتشارات بنیان)
۵. مجموعه‌ی آثار دکتر سیّد جلال مصطفوی کاشانی
٦. آموزش فلسفه‌ی استاد مصباح یزدی




[ Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08 ]

## منابع


۱. ناصری، محسن؛ رضایی‌زاده، حسین؛ چوپانی، رسول؛ انوشیروانی، مجید: مروری بر کلیات طب سنّتی ایران. ویرایش دوّم. انتشارات نشر شهر، تهران، صص:۳٤-۲۷، ۱۳۸۸.

۲. عقیلی علوی، میرمحمد حسین‌خان: خلاصهٔ الحمکهٔ. تصحیح اسماعیل ناظم. انتشارات اسماعیلیان، قم، صص:٤٤٥-٤۳۰، ۱۳۸۵.

۳. ناظم، اسماعیل: طب و فلسفه‌ی علوم‌طبیعی. انتشارات دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ۱۳۸۹.

٤. همدانی، حسین؛ اصفهانی، محمدمهدی: برهان رسا. بازنویسی کتاب مقاطع رشیق لمنکری طب العتیق اثر اعتماد الاطباء. تصحیح: رضایی‌زاده، حسین. نشر شهر تهران، تهران، ۱۳۸۷.

۵. عقیلی علوی خراسانی شیرازی، سیّد محمد حسین: مخزن الادویهٔ. تحقیق، تصحیح و تحشیه: شمس اردکانی، محمد رضا؛ رحیمی، روجا؛ فرجادمند، فاطمه. انتشارات صهبای دانش، تهران، ۱۳۸۸.


[ Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08 ]

[ Downloaded from jiitm.ir on 2026-11-08 ]